

# گزارشی از خوزستان:

● صاحب‌با مادر یکی از شهدای اعدام شده

کفتک‌های ما در شهیدالحوای،  
مصاحبه‌ای رسمی نبوده بلکه  
درد دل‌های عاطفی وی بمطابه  
مادر یک شهید میباشد.



آثار شکنجه بر  
جسد شهید  
الحادی

در عرض چند ماه گذشته و با تاء سیس  
کانونهای فرهنگی خلق عرب در خوزستان  
و همراه با کسترش موج آزاداندیشی  
در میان توده های مردم عرب این استان  
توطئه‌های ارتجاعی کوناکونی علیه خلق  
عرب توسط دریا دارمدنی - استاندار  
و فرمانده نیروی دریائی - و ایادیش  
که در کمیته ها و دیگر ارکانهای  
شبه رسمی فعالیت داشتند صورت گرفت  
این توطئه ها که روز بروز نیز شکلی  
آشکار و قهرآمیزی بخود میکرفت  
هدفی جز ایجاد نفاق و برادر کشی در  
خوزستان و در نتیجه منحرف ساختن سیر  
مبارزات حق طلبانه این خلق نداشته  
است. سرانجام این توطئه ها به اعدام

های جنون آمیز و بدون محاکمهای در حق  
سارزان و فرزندان این خلق انجامید  
که فقط در دوران نازیسم هیتلری  
شواهدی نظیر آن میتوان یافت

برای شناخت بیشتر مدنی بد نسبت  
از نامه یکی از پاسداران خرمشهر  
شواهدی بیاوریم.

"بسم اله الرحمن الرحیم"

جناب آدای مدنی استاندار واقعی و  
حقیقت‌گو و شجاع خوزستان  
بر شما درود میفرستم چون مردی هستید  
پاک سرشت و عاری از دروغ، به شما  
افتخار میکنم چون خوزستان را از  
عربستان بودن نجات دادی. بر شما  
افتخار باد که

حال همین پاسداری که اینگونه از مدنی  
ستایش میکنند در ادامه نامه اش مینویسد:

"من یک جوان خوزستانی یک  
خرمشهری که نه عرب هستم نه چینی و نه  
راستی و نه چیز دیگر، بلکه یک مسلمان  
که میخواهد عقده‌های خود را بکشد...  
این پاسدار پس از ذکر رنج‌هایی که  
در راه انقلاب کشیده می‌افزاید:

"من میخواهم فریاد بزنم و  
شمارا - مدنی را - ضد انقلاب واقعی  
بدانم، شما را دروغگو و خائن بدانم،  
شمارا یک مفسد فی‌الارض واقعی بدانم،

شمارا دشمن امام و دشمن اسلام بدانم...  
مکرانکس را که در رژیم سابق یک قتل  
کرده بود مفسد فی‌الارض نمیدانند؟  
شما میدانید که در سه روز شوم در خرمشهر  
چه قتلی کردید - اشاره به کشتار سه  
روزه چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه  
خرداد ماه - میدانید چه ضربه‌ای به  
انقلاب زدید، آیا تحقیق کرده‌اید؟  
ببینید چه ایمانهائی را نسبت به  
رهبر بزرگ انقلاب جمهوری عزیز اسلامی  
سست کردید؟

نویسنده نامه سپس مدنی را به شهادت  
طلبیده که با شجاعت قضاوت کند آیا  
حرفهایش دروغ است یا نه و مینویسد:  
"۱ - شروع کننده آن حادثه نفرت آور  
چه کسانی بودند، اگر شما میدانید  
من حتی نام آنها و نوع اسلحه آنها را  
میتوانم بگویم"

"آن پیکان کذائی که شما و مطبوعات  
خود فروخته تر از شما با آب و تاب  
شرح داده‌اند متعلق به چه کسانی بود؟  
نام راننده و تعداد سرنشینان  
و نوع اسلحه آنها را میدانم"

"چه ماشینی در فلکه دروازه (فلکه  
آیت‌اله سعیدی) قبل از پیکان سفید  
تیراندازی کرد؟"

"درست بعد از چند دقیقه از این

برنامه های جالب و زیبای ذکر شده فوق  
که توسط ضد انقلابیون و مهاجمین  
صورت گرفته بود کماندوهای شجاع و  
دلیر شما وارد عمل شدند و بدستور  
چه کسی؟

۵ - افراد نیروی دریائی به دستور  
چه کسی به محض رسیدن افراد کماندو  
به مرکز کانون فرهنگی عرب و با اینکه  
افراد این کانون هرگز مسلح نبودند  
دستگیرشان ساخته و در درگیری  
صبحگاهی شرکت نمودند؟

نویسنده نامه بهمین ترتیب اقدامات  
توطئه گرایانه دریا دار مدنی را افشا  
میکند و با اشاره به لیست تطویل  
مقتولین و مجروحین عرب، به توطئه  
برادر کشی مدنی اشاره میکند  
و می‌افزاید:

"ما از شما میخواهیم افرادی مؤمن  
و آگاه و بدون تعصب عنصری به خرمشهر  
بفرستید تا بادی روشن آن سمت رودخا-  
نه یعنی کوتشیک منطقه نخلستانی  
و عرب نشین - را بازرسی کرده و ببینند  
آیا کمتر از ده هزار جای گلوله بر  
دیوارها خواهند دید و در عوض این  
سمت را هم بررسی کرده و تعداد جای  
گلوله ها را که از آن سمت شلیک شده  
اعلام نمایند، و آنوقت اگر به نتیجه

نرسیدید توضیح دهید چرا اینهمه به آن سمت آب شلیک شد و سبب خونریزی تعداد بسیاری کردید و چرا... به تکاوران و کماندوهای غیر بومی گفته بودند آن جهت عراق است؟" "....."

"..... اگر این برنامه از قبل طراحی شده بود پس آنهمه کماندو و تکاور در آن شب در فرمانداری چه میخواستند و حدود ساعت یک ونیم شب صدوقتهای فشنگ چرا وارد فرمانداری خرمشهر شد؟" "....."

اینها بخشی از نامه پاسدار است که کویا از حوادث سه روزه خرمشهر به چنان عذاب وجدانی گرفتار شده که خود را مجبور دیده این نامه را به مدنی بفرستد و او را به محاکمه بکشد. در یادار مدنی و ایادیش سران آن کشتار وحشیانه در خردادماه سالار دست از توطئه برنداشته تا اینکه پس از انفجار مشکوک یک نارنجک در مسجد جامع خرمشهر - که به زرادخانه فائزها و عناصر وابسته به مدنی تبدیل شده بود - در روز یکشنبه ۲۵ تیرماه، شکلی طرح ریزی شده به شکارمبارزان عرب و آشیایان و نزدیکانشان مسمی بردازند. البته لازم به تذکر است که در تظاهرات یا شکوهی که چند روز قبل از جریان مسجد جامع و از طرف خلق عرب به یا بود شهادی کشته شده بدستور مدنی در خرمشهر صورت گرفت اعلامیه های مجهولی با امضای "چهار شنبه سیاه" در او خرنطهرات و توسط عناصر ناشناخته بین نظاهرکنندگان پخش شد، که گذشته از اینکه وسیله ای برای متهم کردن خلق عرب بوده خرابکاریهای لوله نفت وغیره بوده است، همچنین مقدمه ای برای توطئه های چون پرتاب نارنجک بوده است. اینک کاملاً روشن شده که انفجار این نارنجک در مسجد جامع توطئه ای بیش نبوده تا مدنی و ایادیش بتوانند بعنوان مستمکی برای اجرای اهداف پلیدشان از آن استفاده کنند.

بهر حال در مدتی کمتر از ۱۲ ساعت پنج نفر از جوانان عرب بدون هیچگونه تحقیق بررسی و محاکمه ای تیرباران و بیش از ۳۰۰ نفر در این فاصله

دستگیر و در مدرسه بازرگانی الفتح خرمشهر که به شکنجه گاه تبدیل شده است تحت شکنجه های جسمی و روانی قرار میگیرند. و در ظرف چند روز تعداد این اعدامهای هیستریک به بیش از ۳۰ نفر و تعداد دستگیر شدگان بسیار افزایش می یابد. دستگیر شدگان که همه عرب هستند تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار میگیرند. از جمله شکنجه های روانی که به بازداشت شدگان اعمال میشود اینست که آنها را با چشمان بسته تحت عنوان اجرای حکم اعدام در باره آنان پای دیوار می ایستاند و سپس تیرهای صداداری کلوله شلیک میکنند تا بدین ترتیب از نظر روانی آنها را مرعوب سازند.

تیرباران شدگان همه بدون استثنا قبل از تیرباران به وحشیانه ترین شکلی شکنجه دیده اند و این را از روی اجساد که پس از چند روز از تیرباران به خانواده هایشان تحویل داده اند بروشنی میتوان دید.

برای نشان دادن عمق این فاجعه بر آن بودیم که با نزدیکان شهدای اعدامهای خرمشهر گفتگوئی داشته باشیم و در پی این جستجو بود که با مادر عبدالرضا حاوی یکی از پنج نفر اعدام شدگان سری اول به گفتگو

فتدای تفنگ آنها را زدند، بعد بردند بیابان وسط راه خرمشهر و اهواز، اونجا هم تا تونستند آنها را کتک زدند، اون رفیقش رادهش را هم پاره کردند و دستاشو بریده بودند، بعد از کتک میکه تیر زدند به پاش - بیای عبدالرضا - تیر که خورد به پاش او موند سوار ماشین کردند، آوردند به بیمارستان رضا پهلوی - دکتر صدق فعلی - بعد که او مدی - ازمشهد - رفتیم از دکتر بیمارستان جریان را پرس و جو کردیم گفت:

"سه ساعت ونیم با در پرستار دیگر رورش بودیم" - بایش را عمل میکنند و میله میگذارند و سرم سوار میکنند، بعد کماندوها آمدند کفنند مریض را بده، دکتر فیول نکرده و گفته من مریض را نمی دم. کماندوها دو مرتبه بر میگردند - مرتبه دوم او موند و کفنند مریض را بده می خواهیم ببریم - بیمارستان نیروی دریائی بخوابونیم دکتر میگوید "وقتی کماندوها اینجور گفتند من مریض را برداشتم با تخت بشون دادم بعد که داد منون، تو اطاق که نشسته بودم صدای تیر او موند - تیر اول درست بکوشم نیومد، تیر دومی به کوشم خوب رسید، از بیمارستان بیرون او مدم دوسه تا کماندو دیدم کفتم تیر

در مدتی کمتر از ۱۲ ساعت ۵ نفر از جوانان عرب بدون هیچگونه تحقیق و بررسی و محاکمه ای تیرباران و بیش از ۳۰۰ نفر در این فاصله دستگیر و در مدرسه بازرگانی الفتح خرمشهر که به شکنجه گاه تبدیل شده است تحت شکنجه های جسمی و روانی قرار می گیرند.

از کجا او مدم، گفتند از مدرسه بازرگانی (زدان) - فاصله مدرسه بازرگانی تا بیمارستان دکتر صدق حدود چند صد متر است - این پنج نفری را که دستگیر کرده بودند تیرباران شدن، من هم ناراحت شدم او مدم همون ساعت استعفا مو نوشتم که چرا کولم زدن و مریض را به این کتک بردن. باید خوب میند بعد اعدامش میکردن " "..... بدون محاکمه، بدون اینک - بگویند پدرش کجاست، مادرش کجاست؟

نشستم. قصد مادر شهید الحاوی از این گفتگو نه افشاء رژیم بلکه درد دلی عاطفی بوده است. مصاحبه زیر بخشی از این گفتگو میباشد.

س - عبدالرضا را کی گرفتند و چگونه؟  
ج - هیچی همینطوری گرفتند، من اینجا نبودم، مشهد بودم، بعد که آمدم از برادر کوچکش پرسیدم که با هم بودند، تو منزل نشسته بودند ساعت پنج کماندوها به خونمون حمله کردند، گرفتندشون و بردندشون حیات و بسا

وقتی میدید سخرا نی میرفت ، توکانون فرهنگی - خلق عرب - هم بود. به آدمی بود برای خودش راه خودش و میرفت ، تمام این همسایها مون هم که ایستاده بودند و ازشون پرسیدم چیزی از خونمون دراوردن گفتند نه در نیآوردند. . . . . موضوع بنا هم - کسی که با عبدالرضا اعدام شد - به اطاق داشتیم و آجر و سمنت آوردیم ، رفتن دنبالش که خونه مارو ببینه . . . . . این بنا وقتی اومد دم در حیات پاسدارا گرفتنش و راهم بردند ، با او - عبدالرضا - اعدام کردند. . . . . دوازده سر عائله داره

راکه سیزده سال عمرش راهم با عیب - الرضا برده بودن بعد ولش کردن . . . . . اثن یک مشت بچه ، سه تا دختر مدرسه رو با چارتا کوچک دیگر ، اون بهمون نون میداد (منظور عبدالرضا) ، پدرشون بازنشسته شرکته ، ماهی پانصد تومن حقوقه ، این پانصد تومن پول برق هم نمیشه ، غیراون - عبدالرضا - کسی را دیکه نداریم .  
 س - درموقع حادثه مسجد جامع کجا بود؟  
 ج - خود رئیسشون و کارگراشون میکه سرکار بوده ، الان کارگراشون میگن سر کار بوده بعد اومده خونه . . . . . باید

همین جور ساعت پنج گرفتن ، ساعت ده اعدام کردند. . . . . نه اسلحه ای توی منرلمون گرفته بودندنه خودشون اسلحه ای چیزی دارندنه سابقه ای به این کار اداره . . . . . ما از اول تظاهرات تا آخر تظاهرات منظور تظاهرات دوران جنبش قبل از قیام است - تمام خانواده نوی تظاهرات شرکت میکردیم . . . . . شب تا صبح جای میبردیم ، همیزم میبردیم آتش درست میکردیم ، خود همین بسرم که الان زندانه ، اینقدر مبارزه کرده ، اینقدر موقعیکه خمینی اومد ، جلو کیک ، شیرینی به مردم دادیم و بنقل



شهید عبدالرضا الحادی روی تخت بیمارستان



شهید الحادی بعد از تیرباران

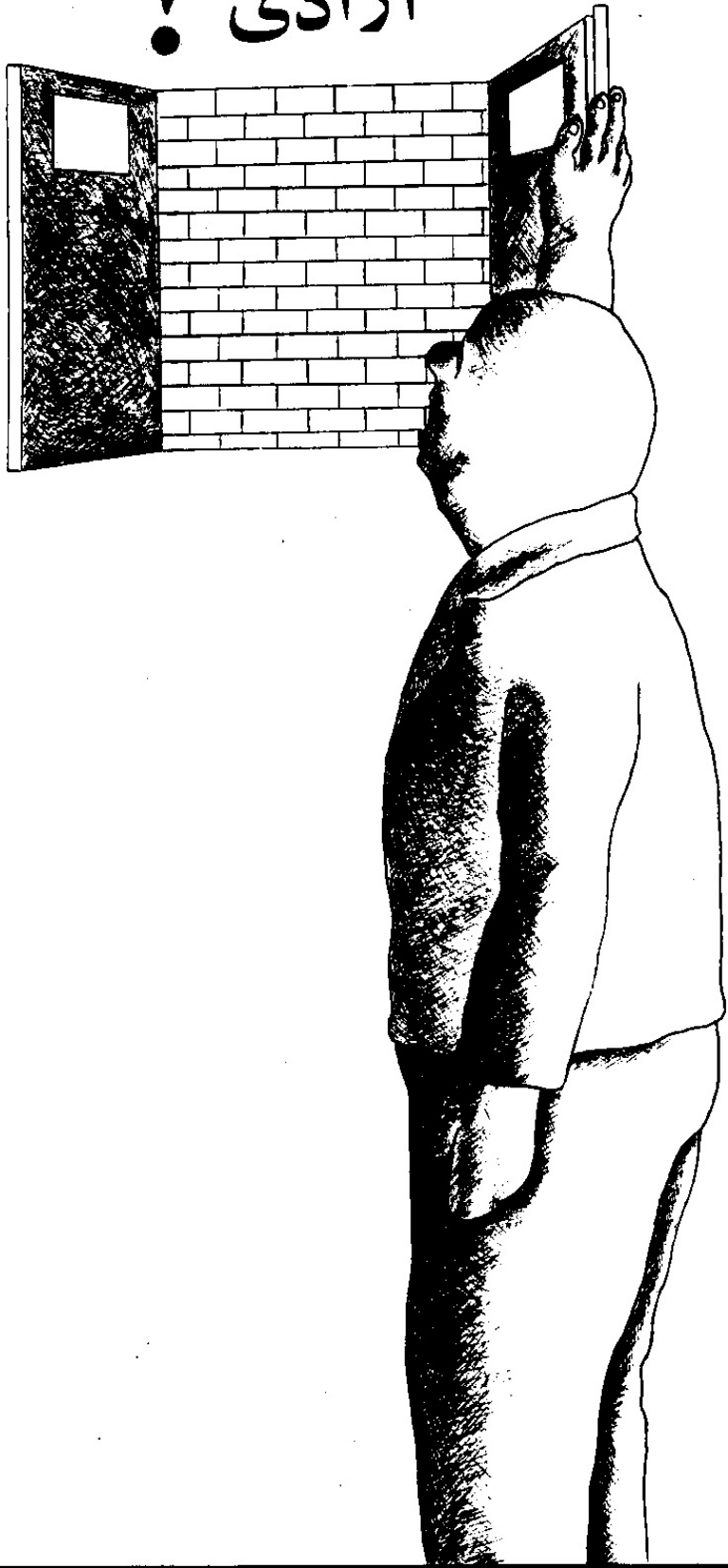


از بررک و کوچک ، زنش هم بیمارستانه . . . . . سینوشو بریدن ، میکن سرطمان داره . . . . . روز سه شنبه که رفتیم ملاقات - بسر زندانش میوه برایش برده بودم ، گفتند خانم ملاقات امروز نیست ، اجازه هم نیست ، میوه ببری تو ، . . . . . دو پاکت سیکار و کبریت برایش خریدم ، اومدم به یک پاسدار گفتم افلا این سیکار و کبریت را بهش بده ، دیدم یک جور عربی حرف می زنه که من کد هم عربی وهم عجمی - فارسی - حالیمه وقتی عربی با من حرف زد ، حالیم نشد که چی میکه . پاسدار دومی صدا زد من گفتم آقا این چی میکه من نمیفهم . . . . . گفت : "خانم این زبان نمیفهمه ، این لبنانیه ، لبنانی . . . . . " - میخواستم فاشه - مجلس ختم - برای بچه من براریم برای اونا هم کسی

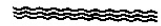
یک پرس و جوئی ، یک تحقیقاتی بکنند ، اگر چیزی هم از تو خونه در آورده باش . . . . . اینو باید تحقیقات میکردند و میگفتند این چیز را کی به شما داد نه بدون محاکمه ، بدون اینکه کسی بدون بپرن اعدام بکنن .  
 س - به پسر دومت چه اتهامی زده اند؟  
 ج - او خودش خبر ندارد ، فقط وقتی رفتم یک کماندوم در نما گفت بخورده شک برده اند . . . . . از بسرم پرسیدم - نمیکن کی آزادت میکنن ، گفت : گفته اند وقتی سرت خوب بشه . . . . .  
 س - فکر نمیکنید که عبدالرضا در رابطه با مبارزاتش در مورد خودمختاری خلق عرب بود که اعدام شد؟  
 ج - او با عربها میرفته با عجمها میرفت ، با همه میرفت ، بچه ای آزاد بود ، وقتی میدید تظاهرات میرفت

روی سربازها ریختیم ، خیلی واقعا زحمت کشیدیم ، حالا باید حقه یکشون را زندانی بکنن ، یکشون راهم بدون محاکمه همین جور ، نه پرس و جوئی ونه سکوالی ، بدون اطلاع کسی ، اصلا روحش خیر نداره به این کارا . . . . .  
 س - پسر دومت چه بلائی به سرش آمد؟  
 ج - دومی وقتی که من رسیدم رفتم سر بزم به اون - در زندان مدرسه بازگانی الفتح - دیدم تمام سسر و بدنش سراخ سراخ ، گفتم کی زده نه . . . . . گفت رئیس دادستانی اهواز ، آقاسای ستاریان اومد ، بعدکه آنها را اعدام کرد ، اومد تو سالن پهلوی ما و دست کرد توجییش و یک ریینگ بوکس در آورد ، وزد توسر و صورت من ، آره ستاریان کرده . . . . . این پسر کوچک را با عیب - الرضا با هم گرفتن . . . . . پسر دیکرم

# آزادی!



خواستیم فاتحه بگذاریم، دیک...  
 جومون به لیمون رسیده بود، تیسر  
 خورده، بدون محاکمه، دلمون سوخته،  
 گفتند فاتحه فدغه بگذارید.....  
 فقط فاتحه زبونه گذاشتیم، چند نفر  
 هم محلیا مون، دوستا مون اومدند، که  
 ما - روزه خوان - هم نگذاشتند باریم  
 نو خونه، گفتند حق ندارید..... بعد  
 از چهار روز که جقدر دوندکی کردیم،  
 بعد از چهار روز که مرده مون کندکرده بود  
 بعد از چهار روز زور دادند، نمیدونم  
 میخواستند بتازند تو بیابون.....  
 نمیدونم چرا که مرده مون را بهمون  
 نمیدادند.



۱ - عبدالرضا الحاوی کارگر برق  
 کشتی ها و یدک کشها در بندر خرمشهر  
 بود که در حرفه تخصص بسیار متبحر  
 بود، بطوریکه اختراعاتی نیز در این  
 زمینه داشته و حتی جوایزی نیز گرفته  
 که روزنامه های وقت با عکس و تقصیص  
 آنها را منعکس کرده بودند. در زمینه  
 سیاسی، در تمام دوره جنبش دوسسال  
 اخیر فعالیت چشمگیری در برپا کردن  
 تظاهرات و اعتصابات علیه رژیم شاه  
 مخلوع داشته و پس از پیروزی پیام سهم  
 ماه گذشته در کانون فرهنگی خلق عسرب  
 برای آشنا کردن خلق خویش با حقوق  
 مشروع و فرهنگ فراموش شده شان  
 به فعالیت پرداخت.

۲ - برادر بنائی که مادر الحاوی  
 از او صحبت میکند فوت کرده و شش تا  
 بچه های او را بنائی که با عبدالرضا  
 اعدام شد، سرپرستی میکرد است. بیست  
 و پنج ساله بوده که دو خانواده رانان  
 میداده است.

۳ - لهجه عربی لبنانی با لهجه عربی  
 خوزستانی فرق دارد بطوریکه بدون  
 آشنائی قبلی با آن لهجه، فهم عربی  
 لبنانی را بسیار مشکل میسازد. آری  
 وجود پاسدار لبنانی در میان زندان  
 بانهای مدرسه بازرگانی الفتح  
 خرمشهر، دست اعضای جیت امسل  
 رادر حوادث خرمشهر افشا میسازد؟